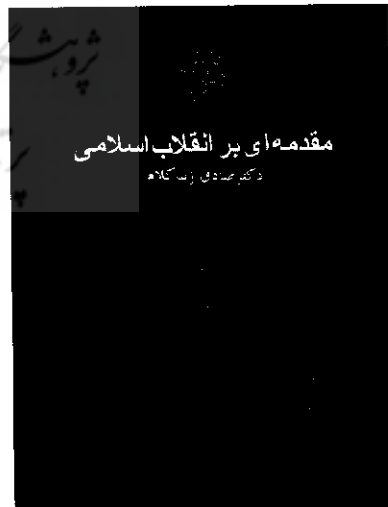


آراء و نظریه‌ها در تحلیل انقلاب اسلامی

○ علی آقاپور

دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی انقلاب



○ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی

○ صادق زیباکلام

○ روزنه

○ ۱۳۷۸ (چاپ سوم)، ۳۲۴ صفحه، ۵۰۰۰ نسخه، ۹۹۵ تومان

کتاب متشکل از بخشهای زیر است:

«مقدمه»، فصل اول «چرا انقلاب اسلامی به وقوع پیوست؟»، فصل دوم «پایان عصر سراب»، فصل سوم «بحران چگونه آغاز می‌شود؟» فصل چهارم «کارتر، حقوق بشر و ایران»، فصل پنجم «فضای بازسیاسی»، و فصل ششم «تصویری از مخالفان مقلان انقلاب».

اکنون به بررسی این بخشها می‌پردازیم.

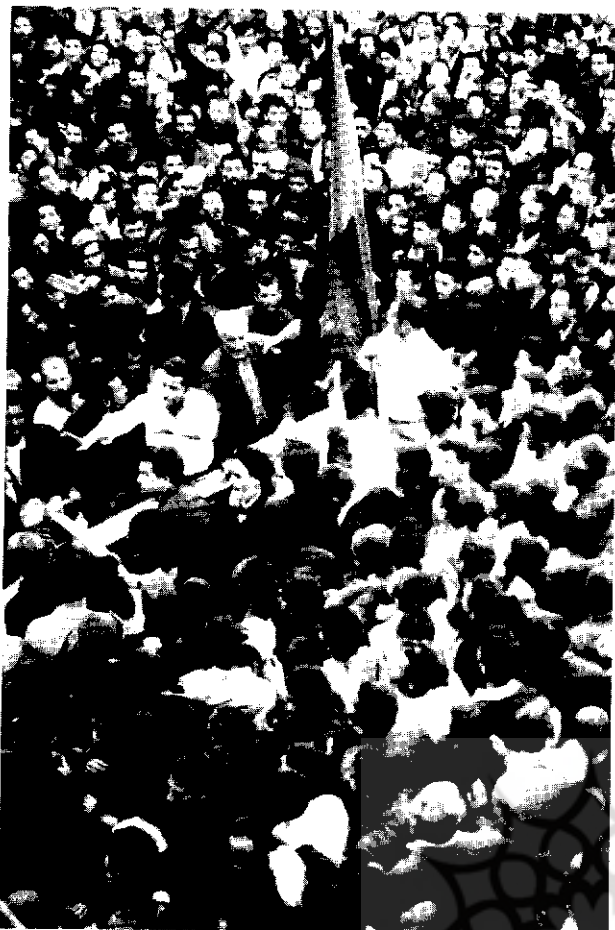
مؤلف در مقدمه به برخی از انتقادات پاسخ می‌دهد. «اولین انتقاد آن است که کتاب سعی می‌کند انقلاب را از هویت اسلامی یا دینی آن خارج سازد و آن را به یک جریان سیاسی صرف تقلیل دهد. ایراد دوم آن است که کتاب آن طور که باید و شاید به نقش روحانیت و رهبری امام در انقلاب نپرداخته است. ایراد سوم آن است که کتاب درجه‌ای از استقلال سیاسی برای رژیم شاه قائل شده است و در برخی موارد اساساً مستقل از غرب می‌داند. انتقاد چهارم آن است که کتاب نه تنها از برنامه‌های اقتصادی شاه انتقاد نمی‌کند بلکه ظاهراً قصد دفاع از آن را دارد و مدعی بالا رفتن سطح زندگی مردم در سالهای آخر حکومت شاه گردیده است. پنجمین انتقاد آن است که کتاب نه فقط قائل نیست که امریکاییها از شاه پشتیبانی کردند بلکه نقش آن را در کشتار مردم در دوران انقلاب انکار می‌کند. به نظر مؤلف این انتقادات نه بر کتاب بلکه به روش یا رویکرد منتقدان مربوط می‌شود. او با پاسخ گویی به ایرادات بیان می‌کند که این اشکالات بر کتاب وارد نیستند و کتاب فارغ از تعصب و در فضای واقع‌بینانه نوشته شده است.

فصل اول که در حقیقت مفصل‌ترین بخش کتاب است شامل آراء و نظریاتی است که تا زمان نگارش کتاب در مورد انقلاب اسلامی مطرح شده است و سپس مؤلف آنها را مورد بررسی و نقد قرار داده است. علی‌رغم تنوع این تحلیلها می‌توان آنها را در چهارگروه مشخص خلاصه نمود.

۱- فرضیه‌های توطئه

به گمان بعضی افراد، انقلاب اسلامی یک توطئه از قبل طرح‌ریزی شده توسط قدرتهای خارجی برای ساقط نمودن رژیم شاه بود. طرفداران این تز عمدتاً خانواده سلطنتی به ویژه شاه، دربار و برخی از مقامات ارشد رژیم پیشین بودند. آنها غرب و به‌ویژه آمریکا و انگلیس را متهم به خالی نمودن زیر پای شاه می‌کنند. برخی نیز پای شرق و شوروی و عده‌ای هم اسرائیل را به میان می‌کشند و انگیزه‌های مختلفی را در سقوط حکومت پهلوی به رژیمهای مذکور نسبت می‌دهند به عنوان مثال نقش شاه در افزایش قیمت نفت، پیشرفت و صنعتی شدن ایران، قدرت برتر حکومت پهلوی و ...

مؤلف معتقد است که هیچ یک از طرفداران فرضیه توطئه در حمایت از نظراتشان، ادله و شواهدی ارائه نمی‌دهند و غالباً پیش فرضهای اولیه بسیاری از آنها بی‌اساس است مثلاً هیچ کس در غرب دچار این توهم نشده بود که ایران عنقریب به پای ژاپن خواهد رسید چه رسد به این که خواسته باشند شاه را از میان بردارند. او در ادامه می‌آورد که رواج فرضیه‌های توطئه بین ایرانیان یک مسئله عمیق روان‌شناسی اجتماعی است و ربط چندانی به شواهد و ادله ندارد. لذا بسیاری از خارجیانی که با ایرانیان تماس داشته‌اند از این پدیده به شگفتی یاد کرده‌اند. نمونه‌های بارز آن «ویلیام سولیوان» و «آنتونی پارسونز» (سفرای آمریکا و انگلیس در ایران در دوران انقلاب) هستند. به زعم مؤلف مهم‌ترین عوامل این مسئله (فرضیه توطئه)، فقدان روحیه تحقیق و کنش‌کاو در علوم انسانی و از جمله تاریخ است.



همچنین سانسور نیز عامل مهم دیگر در رشد این فرهنگ می‌باشد.

۲- مدرنیزه کردن، عامل انقلاب

اساس این نظریه، فرضیه مدرنیزه کردن است که در بین تحلیل‌گران غربی و عده قلیلی از ایرانیان مطرح شده است. طبق این نظر، شاه در ۱۰ الی ۱۵ سال آخر حکومتش دست به یک رشته اصلاحات عمیق اقتصادی - اجتماعی می‌زند. این اصلاحات به سرعت چهره ایران را از یک جامعه سنتی نیمه فئودال - نیمه صنعتی عقب مانده به یک جامعه شبه اروپایی مدرن و صنعتی تبدیل می‌کند. اصلاحات ارضی، اعطاء حقوق اجتماعی و مدنی به زنان و... برخی از این سیاستهاست. به نظر اینها کوششهای شاه موجب پیدایش ناهنجاریهای عمیق اجتماعی گردید و برای بسیاری از گروههای سنتی که تمایلی به «مدرنیزه شدن» نداشتند این سیاستها مغایر با باورها و اعتقادات سنتی‌شان به شمار می‌رفت و همین امر موجب طغیان علیه رژیم گردید. انتقاد این نظریه پردازان تنها از سرعت و تعجیل شاه در برنامه‌های مدرنیزه کردن است. «ویلیام دورمان»، «منصور فرهنگ»، «جیمز بیل» و... از حامیان این نظریه‌اند.

به نظر مؤلف، با در نظر گرفتن زمینه ذهنی که نسبت به شاه در غرب وجود داشت. پیدایش این نظریه چندان تعجب‌آور نیست. آشنایی و تماس آنها با جامعه ایران همواره محدود به یک حاشیه کم‌عمق بود، بدون آنکه درک چندانی از مشکلات و ناهنجاریهای عمیق سیاسی و اجتماعی کشور داشته باشند. به نظر مؤلف مدرنیزاسیون لزوماً موجب بحران نمی‌شود و حقیقت آن است که مخالفت با رژیم قبل از برنامه‌های «مدرنیزه کردن» هم وجود داشته است. مشکل فرضیه مذکور آن است که مخالفت با رژیم را محدود به اقشار مذهبی می‌کند ولی واقعیت این‌گونه نیست. همچنین این نظریه ریشه‌های سیاسی مخالفت با رژیم را نادیده می‌گیرد.

۳- نظریه اقتصاد عامل بروز انقلاب اسلامی

اینکه معضلات اقتصادی عامل اصلی بروز انقلاب اسلامی است عمدتاً نزد مارکسیستها و شبه مارکسیستها مطرح گردیده است که شامل عده‌ای از نویسندگان غربی و گروههای چپ ایرانی (مارکسیست - لنینیست) می‌شود. اساس نظر دسته اول (نویسندگان غربی) بر بالا رفتن قیمت نفت و چهار برابر شدنش در سال ۱۳۵۲ قرار دارد که این مسأله باعث شد شاه به برخی برنامه‌های توسعه اقتصادی شتابزده و نسنجیده دست زند که موجب فراگیر شدن بحران گردید. این نظریه را افرادی چون «مایکل فیشر»، «فرد هائیدی»، «ریچارد کاتم» و... مطرح می‌کنند.

گروههای چپ ایرانی به ویژه چریکهای فدایی خلق، مجاهدین خلق، حزب توده و حزب کارگران سوسیالیست نیز علت اصلی به وجود آمدن انقلاب اسلامی را نابسامانیهای اقتصادی می‌دانند. اما ذهنیت‌گرایی این گروهها حتی قابل قیاس با تحلیل غربیها نیست. اگر غربیها اقتصاد را مرتبط با مسائل دیگر مطرح می‌کنند، چپهای ایرانی آن را مطلق می‌کنند و از اقتصاد پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر می‌سازند. این گروهها به تضادهای اقتصادی، بحرانهای سرمایه‌داری، خراب شدن وضع اقتصادی و... به عنوان عامل اساسی انقلاب می‌نگرند و بر نقش گروههایی چون توده‌های محروم، مستضعفین، زحمتکشان، کارگران، خلق ستم کشیده و... در شکل‌دهی به روند پیروزی انقلاب تأکید زیادی دارند.

به نظر مؤلف مشکل اصلی دیدگاههای چپ عبارت است از گرفتار شدن در

به نظر مؤلف مدرنیزاسیون

لزوماً موجب بحران نمی‌شود

و حقیقت آن است که مخالفت با رژیم، قبل

از برنامه‌های «مدرنیزه کردن» هم وجود داشته است

به نظر نویسنده کتاب،

مشکل اساسی در همه نظراتی که پیرامون رابطه مذهب

و انقلاب یا مذهبی بودن و شدن انقلاب مطرح است

این است که آنان این پدیده را

جدا از سیر کلی تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران

بررسی می‌کنند

از سال ۵۶
به مناسبت‌های خاص
و حتی مناسبت‌های ساختگی جدید،
شماری از محکومین دادگاه‌ها
توسط شاه عفو شدند
و سازمان‌های بین‌المللی ناظر به حقوق بشر
پس از سالها انتظار
راهی ایران شدند



انبوهی از اصطلاحات، کلیشه‌ها و حملات پرطمطراق و شاید از نظر ادبی زیبا اما به شدت ذهنی و کم محتوی. همچنین آنها کمتر عادت دارند در تحلیلهایشان مدارک یا مراجعی ارائه دهند و به دلیل همین بی‌توجهی به واقعیات گاه دچار تناقض گویی و سرگردانی در طرح نظراتشان گردیده‌اند. مشکل اساسی‌تر این نظریه در این است که بین انقلاب اسلامی و سیر تحولات سیاسی اجتماعی معاصر ایران یک جور گسستگی ایجاد می‌کند. همچنین واقعیات جامعه نشانگر آن است که در سالهای منتهی به انقلاب سطح زندگی مردم بالاتر رفته است.

۴. نظریه مذهب عامل انقلاب

مجموعه نظراتی که در مورد مذهب و رابطه‌اش با انقلاب اسلامی وجود دارد سه‌گونه است: دسته اول کاری به مذهب و نقش آن در انقلاب ندارند مثل گروه‌های چپ یا مارکسیستی، طرفداران فرضیه توطئه، شماری از نویسندگان غربی و برخی ملیون ایرانی، دسته دوم شامل نویسندگان عمدتاً غربی است که مذهب را به عنوان عامل منفی می‌نگرند یعنی آن را عامل یا عکس‌العملی در قبال اصلاحات مدرن شاه می‌دانند و بر نقش و عکس‌العمل گروه‌هایی چون بازارها، روستائیان و مهاجران به شهرها اشاره می‌کنند. دسته سوم برعکس اولیه، در انقلاب چیزی جز مذهب و اسلام نمی‌بینند و علت نارضایتی، مخالفت و طغیان علیه رژیم را در این می‌دانند که شاه اسلام را زیرپا نهاده بود. این نظر را طرفداران انقلاب از جمله عباسعلی عمید زنجانی و منوچهر محمدی و... مطرح می‌کنند. به نظر نویسنده کتاب، مشکل اساسی در همه نظراتی که پیرامون رابطه مذهب و انقلاب یا مذهبی بودن و شدن انقلاب مطرح است این است که آنان این پدیده را چنان از سیر کلی تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران بررسی می‌کنند. واقعیت آن است که موج مذهب‌گرایی از نظر تاریخی به مراتب از انقلاب سابقه طولانی‌تری دارد که این مسأله (احیاء تفکر دینی) ریشه در سه عامل دارد: موقعیت تشیع و روحانیت در ایران، عوامل سیاسی و تحولات مذهبی معاصر.

ریشه‌های انقلاب: استبداد و دیکتاتوری

نظرات قبلی فاقد ارائه ادله و شواهد در اثبات ادعایشان بودند و حرف اصلی همه آنها در تبیین «چرایی انقلاب» این است که در سالهای آخر رژیم ناملاماتی بروز می‌کند که موجب سقوط شاه می‌شود. اما باید گفت که بدون درک تحولات سیاسی اجتماعی و مذهبی معاصر ایران نمی‌توان به علل پیدایش انقلاب اسلامی پی برد و لازم است به سالهای قبل‌تر رفت. شاید بتوان ماهیت دوگانه برای رژیم قائل شد. از یک سو برخی نمودهای ترقی اقتصاد در آن دیده می‌شود اما از سوی دیگر انسداد سیاسی کاملاً در تاروپود جامعه وجود داشت و دیکتاتوری شاه نفس همگان را بریده بود و آنچه در تمامی مبارزات مشترک بود عبارت بود از انزجار و مخالفت با ماهیت سرکوبگر شاه.

بر این اساس، استبداد حکومت می‌تواند به عنوان عامل اصلی انقلاب مورد توجه قرار گیرد.

در فصل دوم مؤلف می‌کوشد تا نشان دهد که چگونه هم شاه و هم متحدین غربی‌اش بالاخص امریکایی‌ها در ارزیابی از موقعیت وی و رژیمش به راه خطا رفته بودند. این تصور خطا نقش مهمی در تحولات بعدی داشت به این معنا که نه شاه و نه متحدین غربی‌اش در وضعیتی نبودند که اولاً بتوانند ایجاد تحولانی را که از اوایل سال ۱۳۵۶ شروع شده بود دریاوند. ثانیاً زمانی که نهایتاً و با تأخیر متوجه بحران شدند به دلیل نداشتن شناخت صحیح از وضعیت ایران قادر نبودند چندان به چاره‌سازی بپردازند.

در این فصل نویسنده معتقد است که شاه نه «مهره» صرف غریبه‌ها و آمریکا بود و نه اینکه شخصیتی کاملاً مستقل و آزاد نگریسته می‌شود. او متمایل به غرب بود و متحد اصلی استراتژیک غرب به شمار می‌رفت. مجموعه روابط شاه با غرب،

مجموعه روابط شاه با غرب،
 از جمله تصویر ذهنی که شاه
 در این مجموعه برای خود قائل بود و حساسیتی که
 پیرامون نظر غربیها
 نسبت به خودش نشان می داد
 یکی از کلیدهای درک شروع تحولاتی است که
 نهایتاً به انقلاب اسلامی منجر گردید
 یعنی این پدیده،
 حکم چاشنی انفجار برای انقلاب داشت



از جمله تصویر ذهنی که شاه در این مجموعه برای خود قائل بود و حساسیتی که پیرامون نظر غربیها نسبت به خودش نشان می داد یکی از کلیدهای درک شروع تحولاتی است که نهایتاً به انقلاب اسلامی منجر گردید یعنی این پدیده حکم چاشنی انفجار برای انقلاب داشت.

در عالم واقع، غرب کاملاً دنباله‌رو تحولات ایران بود و موضع غرب در قبال بحران ایران بیشتر انفعالی بود تا موضعی نقش آفرین و جهت‌دهنده. به طور کلی غرب و خصوصاً حکام آمریکا در سال ۵۶ فکر می‌کردند که حکومت شاه حداقل تا ۱۰ سال با اقتدار تمام بر اریکه سلطنت خواهد ماند اما این یک اشتباه فاحش آنها بود که از واقعیات جامعه ایران اطلاعات نادرستی داشتند.

فصل سوم کتاب در مورد چگونگی شروع بحران است. گروههای مختلف زمانهای مختلف و وقایع گوناگونی را نقطه آغاز بحران می‌دانند. اما نکته مهم آن است که همه تقریباً سال ۱۳۵۶ را به عنوان نقطه شروع مطرح می‌کنند.

شاه در سال ۵۶ به مراتب قدرتمندتر از گذشته بود اما او نگران رابطه واشنگتن با رژیم خود بود. با روی کار آمدن نامزد دموکراتها یعنی کارتر، نگرانیهای او افزایش یافت. به ویژه اینکه کارتر بر دو محور «حقوق بشر» و «تجدیدنظر در سیاست فروش تسلیحات» تأکید داشت و این برای شاه بیشتر به کابوس شباهت داشت.

شاه نتوانسته بود دریابد که در ارزیابی، مقابله و چاره‌اندیشی با طوفان انقلاب، امریکاییها اگر بیش از او متحیر نبودند یقیناً دست کمی از او نداشتند. و این موجب سرگردانی، تردید و نگرانی شاه در برخورد با مسائل جامعه شده بود.

فصل چهارم به بحث «کارتر، حقوق بشر و ایران» اختصاص یافته است. کارتر بیشتر از «صداقت»، «اخلاق»، «دموکراسی» و مهم‌تر از همه «حقوق بشر» صحبت می‌کرد مقولاتی که از نظر شاه مبهم و حداکثر بی‌معنا بودند. علاوه بر این تساهل آمریکا نسبت به کمونیسم و سیاست تسلیحاتی جدید آمریکا و... چیزی جز دو دلی و اضطراب برای شاه نداشت و نگاهی به روزنامه‌های ایران در برخورد با حقوق بشر و سیاست خارجی آمریکا در ماههای اولیه حکومت کارتر، سردرگمی رژیم را نشان می‌دهد. واکنش ایران در قبال حقوق بشر به دو شکل دیده می‌شود. ابتدا با فرض موقتی بودن مسأله حکومت حتی یک گام جلوتر گذاشت و اعلام داشت که حقوق بشر حرف تازه‌ای برای ایرانیان نیست به کوروش پادشاه ایران اولین واضع حقوق بشر در جهان است و ایران مایل است تجربیات خود را در این زمینه در اختیار سایر کشورها قرار دهد. اما این مسأله تدریجاً جای خود را به خشم و انتقاد و حمله به حقوق بشر از سوی حکومت شاه و رسانه‌های گروهی ایران می‌دهد.

این انتقادات کم‌کم به تمسخر و کنایه و فحش و ناسزا علیه غرب تبدیل می‌شود و رژیم و مطبوعات ایران در پاسخ به گزارشهایی که از نقض حقوق بشر در ایران مطرح می‌گردید از همه چیز و همه کس سخن می‌گفتند الا اینکه آیا اتهامات وارده حقیقت داشته یا خیر. مثلاً انبوه دستگیر شدگان، شکنجه‌های ساواک، استبداد شدید سیاسی و...

در فصل پنجم کتاب، نویسنده فضای باز سیاسی را مورد بحث قرار می‌دهد. به زعم او، حملات و ناسزاهای رژیم در رسانه‌های گروهی به غرب یک روی سکه بود اما روی دیگر سکه تغییرات سیاسی بود که سریعاً چهره ایران را دگرگون کرد. یک باره اعلام شد که دیگر شکنجه به کار نمی‌رود. از سال ۵۶ به مناسبتهای خاص و حتی مناسبتهای ساختگی جدید شماری از محکومین دادگاهها توسط شاه عفو شدند. سازمانهای بین‌المللی ناظر به حقوق بشر پس از سالها انتظار راهی ایران شدند. کاهش اختناق در سطح جامعه و امکان نسبی ابراز نظرات انتقادآمیز و درج برخی اخبار از فعالیت مخالفان رژیم نیز از آثار فضای باز بود. آزادی سیاسی، مشارکت مردم و گفت و شنود دموکراسی و حق اظهارنظر، آزادی در همه چیز جز آزادی در خیانت از مقولاتی بود که هر روز در رسانه‌ها و از زبان شاه و اطرافیانش دیده می‌شد. و همین امر طبیعتاً پیامدهایی را به دنبال می‌آورد.

فصل آخر کتاب از مخالفان حکومت شاه مقارن شروع انقلاب سخن به میان

می‌آورد. از دید مؤلفه مخالفان شاه را در آستانه سال ۵۶ می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: آنان که قبل از سال ۱۳۴۲ هم وجود داشتند اما از آن سال رو به افول گناشتند. دسته دوم مخالفانی که از این سال به بعد در صحنه سیاسی ایران ظاهر شدند. گروه اول سعی در مبارزه از طریق سیاسی و در داخل چارچوب قانون اساسی داشتند که شامل جریان‌های چپ (حزب توده) ملی‌گرایان (جبهه ملی) و ملی-مذهبی‌ها (نهضت آزادی) بودند که مهم‌ترین شان حزب توده بود اما اینها در سالهای پس از ۱۳۴۲ چندان مطرح نبودند و دیکتاتوری شاه عملاً هیچ جایی را برای فعالیتهای سیاسی این دسته از مخالفان باقی نگذاشته بود و بسیاری از رهبران این گروه یا اعدام شده بودند و یا در زندانهای رژیم بودند.

سرخوردگی از مبارزات قبلی و تأثیر مبارزات پیروزمندانه ضدامپریالیستی در خارج از ایران (به ویژه کوبا) نسل جوان و مبارز دهه ۴۰ را به تقلید از شیوه‌های انقلابی‌تر کشاند. پایگاه اجتماعی این گروهها، محافل دانشگاهی بود. این گروهها تنها راه مبارزه را استفاده از روش مسلحانه می‌دانستند. از جمله این گروهها می‌توان به جریانات مارکسیستی همچون چریکهای فدایی خلق، مجاهدان خلق و چند گروه دیگر اشاره کرد. همچنین برخی گروههای مذهبی مثل جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی، حزب ملل اسلامی، جبهه آزادی بخش مردم ایران و سازمان مجاهدان در قالب مبارزه مسلحانه وارد شدند.

علاوه بر گروههای مذکور، دو جریان دیگر نیز وجود داشت. روحانیت و مبارزین خارج از کشور.

روحانیت با وجود امام و دارا بودن شبکه‌ای از روحانیون در سراسر کشور از مزیت مهمی برخوردار بود. نقش شریعتی هم در این میان قابل توجه بود. علاوه بر کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور، یک جنبش اسلامی دانشجویی نیز در خارج شکل گرفت که تا حدی در افشا کردن جنایات شاه و استبداد حاکم بر جامعه ایران تلاش می‌کرد.

ارزیابی کتاب

ابتدا به نقاط قوت و سپس به جنبه‌های منفی کتاب اشاره خواهیم نمود. از آنجا که کتاب یک اثر تألیفی است تلاش ده ساله مؤلف درخور تحسین است زیرا کمتر اثر تألیفی در مورد انقلاب اسلامی تا آن زمان در داخل کشور به رشته تحریر در آمده و بسیاری از آثار به زبان ترجمه بوده‌اند. علاوه بر آن در کتاب سعی شده است تا به شیوه‌های علمی و تحقیقی و تا حدی بی‌طرفانه موضوع کتاب بررسی شود.

مزیت دیگر اثر حاضر آن است که به قدر وسع کوشیده تا تعدادی از نظریات مرتبط با انقلاب اسلامی را با دقتی مضاعف به بوته نقد گذارده و عدم انطباق آنها را با انقلاب اسلامی اثبات یا نفی نماید.

اما به نظر می‌رسد اشکالات و ایراداتی نیز بر کتاب وارد باشد. در مقدمه مؤلف سعی می‌کند تمام انتقاداتی را که از کتابش شده نادرست بناند و حال آنکه برخی از آن انتقادات بر کتاب وارد است. مثلاً اینکه به زعم منتقدان، مؤلف به نقش امام و رهبری چندان تأکید نوززیده است تا حدودی درست می‌نماید، در واقع یکی از کلیدهای درک پیروزی انقلاب نقش امام و رهبری است که توانست گروههای مخالف رژیم را در زیر یک چتر در بیاورد تا علیه رژیم پهلوی مبارزه نمایند، گروههایی که هرکدام پایگاههای اجتماعی متفاوت و عقاید و ایدئولوژیهای گوناگون و گاه حتی متعارض با هم داشتند.

در فصل اول نگارنده پس از توصیف نظریات معطوف به انقلاب اسلامی، در نهایت نتیجه می‌گیرد که هیچ یک از نظریات مذکور قادر نیستند انقلاب ایران را تبیین نمایند اما گویا وی حداقل در مورد نظریه اقتصاد و نظریه مذهب و تا حدودی بحث مدرنیزاسیون راه افراط را پیموده است. به عنوان مثال در انقلاب اسلامی

نمی‌توان بحث دولت رانتیر و نوسازی اقتصادی رژیم را که تا حدی زمینه‌های پیدایش انقلاب را به وجود آورده‌اند مورد اغماض و چشم‌پوشی قرار داد.

مؤلف در رد فرضیه توطئه در مورد انقلاب ایران فی‌الواقع رأی صائب برگزیده است، اما باید گفت نقش غریبها حداقل در برخی مسائل سیاسی ایران معاصر و دخالت آنها در امور ایران غیرقابل تردید است. قرارداد تقسیم ایران بین انگلیس و روس در سال ۱۹۰۷ میلادی نمونه بارز این پدیده است. علاوه بر آن مؤلف برای تأیید نظر خود و در جهت رد فرضیه توطئه در انقلاب اسلامی شواهد خود را از قول «سولیوان» و «پارسونز» سفیران کشورهای آمریکا و انگلیس می‌آورد که بدیهی است خود را از این مسأله میرا بدانند.

نکته دیگر اینکه مؤلف، مشکل برخی نظریات را عدم توجه به تحولات اجتماعی معاصر ایران قلمداد می‌کند. اما خود نیز دقیقاً اشاره نمی‌کند که بالاخره برای شناخت دقیق علل و عوامل انقلاب اسلامی تا چه حد باید عقب‌تر رفت و همین امر خواننده را سردرگم می‌سازد.

زیبکلام بر آن است که علت اصلی و ریشه‌ای انقلاب اسلامی، دیکتاتوری و استبداد شخصی شاه بود به عبارت دیگر او می‌کوشد تا تبیینی صرفاً سیاسی از انقلاب اسلامی را به مخاطبانش ارائه کند، از این رو خود به خود نقش برخی متغیرهای دخیل در انقلاب اسلامی کم رنگ گردیده و حتی حذف می‌گردد. وی اولاً به نظریاتی چون توسعه ناموزون، توسعه وابسته و همچنین برخی تبیینهای تلیفیکی معطوف به انقلاب اسلامی عنایتی نشان نمی‌دهد، در حالی که به نظر می‌رسد تبیینهای تلیفیکی که آمیزه‌ای از متغیرهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است می‌تواند در تحلیل انقلاب ایران راهگشا تر باشد. استبداد حکومت یکی از علل به وجود آمدن انقلاب اسلامی است اما نمی‌تواند به تنهایی آن را توضیح دهد و باید در کنار برخی متغیرهای اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی قرار گیرد.

یکی دیگر از انتقاداتی که می‌توان مطرح کرد این است که نویسنده کتاب معتقد است رژیم شاه در دوران بحران انقلابی چندان از قدرت سرکوب استفاده نکرد اما نیم نگاهی به مدارک و اسناد نشان می‌دهد که رژیم تا آخرین لحظه‌ها از قدرت سرکوب خود بهره می‌جست اما این سرکوب به دلایل مختلفی مؤثر واقع نشد. مؤلف به این مسأله نپرداخته است که چگونه ارتشی تا دندان مسلح نتوانست انقلابیون را سرکوب کند. آیا به دلیل تأثیر گرفتن از ایدئولوژی انقلاب بوده است؟ یا پایگاه اجتماعی ارتشیان در این مسأله تأثیر گذاشته و یا اینکه عوامل دیگری غیر از اینها موجب عدم کارایی ارتش حکومت پهلوی شده است؟

به گمان مؤلف، مردم مطالبات و انتظاراتی داشتند (البته صرفاً مطالبات سیاسی) که برآورده نشده بود و به همین دلیل از رژیم ناراضی بودند، در حالی که به نظر می‌رسد انقلابیون خواسته‌های دیگری نیز داشته‌اند مثلاً مفاسد اقتصادی شاه و اطرافیان و همچنین نابرابریهای شدید اقتصادی و طبقاتی و... از سایر بسترهای ناراضیتی بوده‌اند.

تحول در قشریندی اجتماعی و نقش طبقه متوسط یکی از متغیرهای اجتماعی است که نمی‌توان از تأثیر آن در انقلاب اسلامی حرفی به میان نیآورد. همچنین شیوه بسیج و سازماندهی توده‌ها و منابع مالی انقلابیون در این اثر در حد مقبولی شفاف نشده است.

برخی اغلاط املائی در کتاب (علیرغم اینکه چاپ سوم آن است) دیده می‌شود که امید است در چاپ بعدی اصلاح شود. مثلاً در ص ۱۵۷ به جای کلمه Intentions در پاورقی، کلمه Internitions نوشته شده است یا در صفحاتی چند، به جای کلمه «قالب» اشتباهاً «غالب» تایپ گردیده است. همچنین مؤلف در ارائه برخی مطالب خود مطالبی را از افراد یا گروهها نقل کرده است (مثلاً در صفحه ۱۸ مطالبی از دید طرفداران فرضیه توطئه آورده است) اما اشاره‌ای به منابع مطالب نمی‌کند.